

کشاورزی گلستان نیازمند تولید محصولاتی
با ارزش افزوده بالا است



۲

عشق حسینی، جان یک جوان را
نجات داد



۲

ادبیات



۴ و ۵

■ گلشن مهر شناسنامه گلستان است

■ سه شنبه ۱۷ تیر ماه ۱۴۰۴ / سال بیست و ششم / شماره ۳۰۰۱ / ۸ صفحه / ۲۵۰۰ تومان

یادداشت اول

روز قلم

پاسداشت اندیشه

■ فاطمه سراوانی

ایام شهادت سالار شهیدان امام حسین بن علی (ع) و یاران با وفایش را تسلیت می گوئیم، امید آنکه عزاداری های شهروندان مورد قبول درگاه حق قرار گرفته باشد، در میان مناسبت هایی که گذشت روز چهاردهم تیر ماه روز قلم بود، روز قلم، نه صرفاً یک مناسبت تقویمی، بلکه فرصتی است برای بازاندیشی در باب جایگاه رفیع قلم و اندیشه در بستر فرهنگ و تمدن ایرانی. تقارن این روز با جشن تیرگان، جشنی که یادآور دلاوری و ازخودگذشتگی آرش کمانگیر است، بر غنای این تأمل می افزاید و دریچه ای نو به سوی فهم نقش قلم در تعیین مرزهای فکری و فرهنگی یک ملت می گشاید. قلم، همواره به عنوان نمادی از خرد، دانش و ابزاری برای ثبت و انتقال تجربیات بشری مورد تکریم بوده است. از دوران باستان که انسان های اولیه بر دیواره غارها نقاشی می کشیدند تا عصر حاضر که شبکه های اجتماعی جولانگاه نشر سریع و گسترده اطلاعات هستند، قلم نقش بی بدیلی در شکل دهی به افکار عمومی، ترویج فرهنگ و تمدن و ثبت رویدادهای تاریخی ایفا کرده است. در ایران، این نقش از اهمیتی دوچندان برخوردار بوده است. ادبیات غنی فارسی، با شاعران و نویسندگانی که آثارشان در طول قرون متمادی نسل به نسل منتقل شده است، گواهی بر این مدعاست. از شاهنامه فردوسی که حماسه ای ملی را در قالب شعر به تصویر کشیده تا گلستان سعدی که آموزه های اخلاقی و اجتماعی را در زبانی شیوا و دلنشین بیان می کند، قلم همواره به عنوان ابزاری برای حفظ و انتقال هویت ملی و ارزش های فرهنگی مورد استفاده قرار گرفته است. اما روز قلم تنها به گذشته تعلق ندارد. در عصر حاضر، با گسترش روزافزون رسانه ها و شبکه های اجتماعی، نقش قلم از همیشه مهم تر شده است. در حالی که اطلاعات با سرعت نور در حال گردش است، صاحبان قلم وظیفه دارند با دقت، صحت و مسئولیت پذیری بیشتری به تولید و انتشار محتوا بپردازند...

ادامه در صفحه ۲

گلستان دروازه طلایی اقتصاد ایران
به آسیای میانه

» ۸ «

مجلس برای تحقق قانون جهش تولید
مسکن در کنار دولت است

» ۷ «

مولفه های تمدن ساز در اندیشه
شهید دکتر بهشتی

» ۶ «

آیینی کهن در غروب تاسوعا

چهل منبری گرگان



حزن و اندوه به کوچه های قدیمی شهر می آیند. زنان، مردان و کودکان، اغلب با شمععی روشن در دست، مسیر تعیین شده برای چهل منبری را قدم می زنند. در این مسیر، منبرهای کوچکی که با پارچه های مشکی یا سبز پوشانده شده اند، در گوشه و کنار کوچه ها دیده می شوند. هر شرکت کننده پس از رسیدن به هر منبر، شمععی روشن می کند، لحظه ای سکوت می کند و دعا می خواند؛ سپس آرام آرام به مسیر خود ادامه می دهد...

ادامه در صفحه ۲

مراسم عزاداری باشد، بخشی از هویت فرهنگی و دینی مردم گرگان است که به طور مستمر نسل به نسل منتقل شده است. باور عمومی بر این است که طی کردن مسیر چهل منبر با شمع روشن و بدون سخن گفتن، با نیت خالص، حاجات شخص برآورده می شود. به همین دلیل، این مراسم دارای بار معنوی بسیار بالایی برای اهالی است.

نحوه برگزاری و فضای مراسم

در غروب روز تاسوعا، زمانی که آسمان گرگان به رنگ سرخ غروب درآمده، مردم با چهره ای مملو از

شمار می رفت. مردم این شهر با علاقه فراوان به مراسم های مذهبی، آیین هایی را ابداع کردند که علاوه بر معنویت، نشانه همبستگی و اتحاد اجتماعی بود. چهل منبری که به معنی طی کردن مسیر چهل منبر است، آئینی است که طی آن افراد در شب تاسوعا با روشن کردن شمع در کنار منبرهای پراکنده در محله ها، یاد و خاطره امام حسین (ع) و شهدای کربلا را زنده نگه می دارند. این منبرها که اغلب در خانه ها یا حسینیه ها برپا می شوند، یادآور منبرهای کربلا و سخنرانی های مذهبی آن دوران است. این آئین بیش از آنکه صرفاً یک

هر سال در غروب تاسوعا، مردم گرگان با روشن کردن شمع کنار چهل منبر پراکنده در محله های قدیمی، آیینی را به یاد امام حسین (ع) برگزار می کنند که بیش از دو قرن قدمت دارد. به گزارش مهر، آئین چهل منبری یا پامنبری از کهن ترین و اصیل ترین آئین های محرم در استان گلستان و شهر گرگان است که قدمتی بیش از ۲۰۰ سال دارد. این سنت دیرینه به دوران قاجار باز می گردد و ریشه در باورهای مذهبی و فرهنگی مردم گرگان دارد. در آن زمان، گرگان با نام استرآباد شناخته می شد و از مراکز مهم فرهنگی و مذهبی شمال ایران به

ادامه یادداشت اول

روز قلم، پاسداشت اندیشه

قلم نه تنها می‌تواند ابزاری برای روشنگری و آگاهی‌بخشی باشد، بلکه می‌تواند در خدمت ترویج دروغ و فریب نیز قرار گیرد. از این رو، ضروری است که صاحبان قلم با درک این مسئولیت خطیر، همواره در پی حقیقت باشند و از سوءاستفاده از این ابزار قدرتمند اجتناب کنند. تفرار روز قلم با جشن تیرگان نیز معنادار است. آرش کمانگیر، با پرتاب تیری که مرزهای سرزمین را تعیین کرد، نمادی از فداکاری و ازخودگذشتگی است. قلم نیز، همچون تیر آرش، می‌تواند مرزهای فکری و فرهنگی را مشخص کند. یک نویسنده یا روزنامه‌نگار با قلم خود می‌تواند به مبارزه با جهل و نادانی برخیزد، از حقوق مردم دفاع کند و در جهت اصلاح جامعه گام بردارد. اما این مهم تنها زمانی محقق می‌شود که قلم با شجاعت، صداقت و تعهد همراه باشد. در پایان باید گفت روز قلم فرصتی است برای تجلیل از تمامی صاحبان قلم که در طول تاریخ در جهت اعتلای فرهنگ و اندیشه این سرزمین تلاش کرده‌اند. همچنین، یادآوری این نکته است که قلم، امانتی گرانبه‌است که باید در راه درست و برای بیان حقیقت به کار گرفته شود. بیایید در این روز، با پاسداشت قلم و اندیشه، گامی در جهت توسعه فرهنگی و ارتقای سطح آگاهی جامعه برداریم و با تکیه بر خرد و دانش، فردایی روشن‌تر برای ایران عزیز رقم بزنیم. آینده‌ای که در آن، قلم نه به عنوان ابزاری برای تفرقه‌افکنی و ترویج دروغ، بلکه به عنوان چراغی برای هدایت و روشنگری مورد استفاده قرار گیرد.



عشق حسینی، جان یک جوان را نجات داد

رئیس کل دادگستری گلستان گفت: اولیای دم در شهرستان مینودشت همزمان با ماه محرم و با الهام از پویش «به عشق امام حسین (ع) می‌بخشم» از اجرای حکم قصاص یک محکوم به قتل گذشتند و زندگی دوباره‌ای به او بخشیدند. به گزارش روابط عمومی، حیدر آسیابی اظهار کرد: چهار سال پیش، در پی یک نزاع خانوادگی در مینودشت، فردی جان خود را از دست داد و پس از رسیدگی قضایی، حکم قصاص برای متهم صادر شد. وی بیان کرد: این حکم پس از طی مراحل قانونی در نوبت اجرا قرار داشت، اما تلاش‌های بی‌وقفه اعضای شورای حل اختلاف زندان گنبدکاووس و ریش‌سفیدان دو خانواده، به ثمر نشست. رئیس کل دادگستری گلستان افزود: چندین نشست صلح و سازش برگزار شد و سرانجام اولیای دم با تأسی از فرهنگ والای حسینی و به حرمت ماه محرم، از حق قصاص خود گذشتند و رضایت خود را اعلام کردند. آسیابی با اشاره به تأثیر فرهنگ عاشورایی در ترویج صلح و بخشش، اظهار کرد: این چهارمین محکوم به قصاص است که از ابتدای سال جاری با میانجیگری تیم‌های سازشی شورای حل اختلاف و ستاد صبر استان گلستان، از مجازات قصاص رهایی یافته است.

ادامه تیر اول

برخی از عزاداران حتی پای برهنه مسیر را طی می‌کنند که نماد تواضع و خضوع در برابر مصیبت‌های امام حسین (ع) است. فضای مراسم با بوی عود، صدای نوحه‌های آرام و نور شمع‌ها به فضایی معنوی و عرفانی تبدیل می‌شود.

نقش زنان و حضور همه‌جانبه مردم

یکی از ویژگی‌های شاخص این آئین، حضور پررنگ و فعال زنان در برگزاری آن است. بسیاری از منبرهای چراغانی‌شده در خانه‌هایی برپا می‌شوند که توسط زنان وقف و اداره می‌شوند. زنان نه تنها در آماده‌سازی و روشن کردن شمع‌ها نقش اصلی دارند، بلکه نذری‌هایی مانند آش، حلیم و چای برای پذیرایی از عزاداران تهیه می‌کنند. با وجود نقش برجسته زنان، مردان نیز در پشتیبانی و برگزاری مراسم مشارکت می‌کنند؛ از آماده‌سازی منبرها تا راهنمایی مسیر کودکان و نوجوانان نیز همراه خانواده‌ها، نخستین تجربه‌های معنوی خود را در این مراسم کسب می‌کنند و این سنت ارزشمند را به نسل‌های آینده منتقل می‌کنند.

صدای مردم؛ تجربه‌ای معنوی و دلنشین

ساکنان محله‌های قدیمی گرگان معتقدند چهل منبری فرصتی است برای دل‌کنند از دنیا و ارتباط مستقیم با امام حسین (ع). یکی از زنان مسن محلی می‌گوید: پامنبری برای ما فقط یک مراسم نیست، یک عهد است که هر سال تکرار می‌شود. سال‌هاست با روشن کردن این شمع‌ها آرامش و امید به خانه‌های ما می‌آید. جوانی که هر سال در مراسم شرکت می‌کند، می‌گوید: غروب تاسوعا، وقتی در کوچه‌ها قدم می‌زنم و هر منبر را می‌بینم، انگار با تاریخ و رنج‌های کربلا روبه‌رو هستم. این حس را نمی‌شود با کلمات توضیح داد.

چهل منبری یکی از نمادهای شاخص فرهنگ عاشورایی مردم گلستان است

مسئولان استان گلستان، آئین چهل منبری را نه فقط یک مراسم مذهبی بلکه میراثی گرانبها می‌دانند. فریدون فعالی، مدیرکل میراث‌فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی گلستان، در این باره می‌گوید: چهل منبری یکی از نمادهای شاخص فرهنگ عاشورایی مردم گلستان است که توانسته با حفظ اصالت و معنویت خود، به ثبت ملی برسد. این آئین‌ها کمک می‌کنند تا هویت دینی و فرهنگی مردم استان پایدار بماند و همزمان ظرفیت گردشگری مذهبی توسعه یابد. وی افزود: مراسم‌های محرم در استان گلستان، بازسازی زنده‌ای از واقعه خونین کربلاست که به ما اجازه می‌دهد تاریخ

کشاورزی گلستان نیازمند تولید محصولات با ارزش افزوده بالا است



حمایتی در تحول کشاورزی تأکید کرد و گفت: هدف ما یافتن راهکارهای اصولی برای افزایش بهره‌وری است و در این راستا، حمایت از بخش خصوصی، تقویت تشکلهای مردمی و ارائه تسهیلات کم‌بهره برای محصولات استراتژیک مانند گندم، کلزا و پنبه از جمله برنامه‌های در دست اقدام است. وی ادامه داد: تکمیل زیرساخت‌های آبی، از جمله سدهای نیمه‌تمام و کانال‌های انتقال آب، از اولویت‌های اصلی برای تحول کشاورزی گلستان است چرا که استفاده از روش‌های آبیاری نوین مانند آبیاری زیرسطحی و تیپ، بهره‌وری آب را افزایش خواهد داد. گلستان با تولید ۱۲ درصد از محصولات کشاورزی کشور و تأمین بخش قابل توجهی از پروتئین سفید تهران، نقش کلیدی در امنیت غذایی ایران دارد. با اجرای برنامه‌های تحول‌ساز، از توسعه کشت‌های کم‌آبر تا تقویت صنایع تبدیلی، این استان آماده است تا بار دیگر به خط مقدم تولید کشاورزی بازگردد.

دانش‌بنیان، می‌تواند بهره‌وری را افزایش داده و محصولات با ارزش افزوده بالا تولید کند. معاون هماهنگی امور اقتصادی استانداری گلستان ادامه داد: ایجاد ایستگاه‌های هواشناسی و نصب پنل‌های خورشیدی از جمله برنامه‌های زیرساختی برای کاهش مصرف انرژی و مقابله با چالش‌های زیست‌محیطی است. کیان‌مهر بر نقش سیاست‌های

روش‌های پنجاه سال پیش ماند و برای رفع این مشکل، استفاده از بذره‌های اصلاح‌شده و شیوه‌های نوین کاشت در دستور کار قرار گرفته است تا بهره‌وری زمین‌های کشاورزی افزایش یابد و درآمد کشاورزان بهبود پیدا کند. کیان‌مهر بر ضرورت بهره‌گیری از فناوری‌های نوین تأکید کرد و گفت: ورود دانش و فناوری به کشاورزی، از طریق شرکت‌های

معاون هماهنگی امور اقتصادی استانداری گلستان گفت: این استان با تولید سالانه پنج میلیون تن محصولات زراعی، باغی و دامی، یکی از ارکان اصلی امنیت غذایی کشور است با این حال، چالش‌هایی چون بازدهی پایین برخی مزارع و وابستگی به روش‌های سنتی، ضرورت بازنگری در الگوهای کشاورزی این استان را بیش از پیش نمایان کرده است. به گزارش روابط عمومی، عبدالعلی کیان‌مهر از برنامه‌ریزی برای تحول بنیادین در کشاورزی استان خبر داد و افزود: با تمرکز بر فناوری‌های نوین و تولید محصولات با ارزش افزوده بالا، آینده‌ای روشن برای کشاورزان رقم خواهد زد. وی با اشاره به چالش‌های کشت گندم در برخی زمین‌های کم‌بازده، تأکید کرد: ادامه روش‌های سنتی پاسخگویی نیازهای اقتصادی امروز نیست. وی اظهار کرد: کشت گندم به خودی خود اشتباه نیست، اما با بازدهی پایین و برخی مزارع، نمی‌توان به امید باران و

توزیع ۱۹۰ تُن کالای اساسی در گنبدکاووس

مسئول ستاد تنظیم بازار جهادکشاورزی گنبدکاووس از توزیع حدود ۱۹۰ تُن اقلام اساسی شامل «گوشت قرمز، مرغ، برنج، شکر و روغن نباتی» با قیمت مصوب در ایام

هزار ریال بوده است. وی بابیان اینکه ۲۵ تن از اقلام اساسی اشاره شده در مناطق روستایی گنبدکاووس توزیع شد، اضافه کرد: با توزیع این اقلام، نظارت بازرسان و همراهی خوب مردم شهرستان در خرید به اندازه نیاز، مشکل و کمبودی در عرضه این مواد خوراکی نداشتیم. مصطفی‌لو همچنین از اختصاص حدود ۵۲ تُن گوشت قرمز منجمد، مرغ، برنج، شکر و روغن خوراکی ویژه دهه نخست ماه محرم به گنبدکاووس خبر داد و گفت: این اقلام با نظارت اداره تبلیغات اسلامی شهرستان و با قیمت مصوب بین هیات‌های مذهبی توزیع خواهد شد.

جنگ تحمیلی ۱۲ روزه در این شهرستان خبر داد و بیان کرد: این اقلام مازاد بر نیاز و یا هدف تنظیم بازار توزیع شد. به گزارش روابط عمومی، علی اصغر مصطفی‌لو افزود: از اقلام توزیع شده هشت هزار و ۳۲۵ کیلوگرم آن گوشت قرمز منجمد با قیمت هر کیلو چهار میلیون ریال، ۱۶ هزار و ۶۵۰ کیلوگرم مرغ با قیمت هر کیلو ۹۰۰ هزار ریال، ۶۶ هزار و ۶۵۰ کیلوگرم برنج با قیمت هر کیلو ۵۰۰ هزار ریال، ۸۱ هزار و ۶۹۰ کیلوگرم انواع روغن خوراکی با قیمت مصوب روی بطری و حلب و ۱۶ هزار و ۶۵۰ کیلوگرم شکر با قیمت هر کیلو ۵۹۰

آغاز چهارمین هزاره

تبریک محمد قوچانی، روزنامه نگار نام آشنای ایرانی، به زوج ژورنالیسم گلستانی به مناسبت آغاز هزاره چهارم روزنامه “گلشن مهر”

قوچانی در استوری اینستاگرام خود با انتشار تصویری از این روزنامه، این موفقیت را به احسان مکتبی و مریم قرآنی تبریک گفت.

سه هزار شماره با مدارا، امید و ایران دوستی...

محمد مهدی صفائی مدیر مسئول رسانه نان ایرانیان

سه هزارمین شماری روزنامه‌ی گلشن مهر هم منتشر شد. تصور کنید فقط برای نوشتن چند خط ساده، چقدر واژه‌ها را کنار هم می‌چینید، سبک و سنگین می‌کنید، می‌نویسید و پاک می‌کنید... این روزها، ۳۶ سال است که احسان مکتبی و مریم قرآنی، هزاران کلمه را کنار هم می‌چینند... با یک روزنامه محلی، با همه‌ی محدودیت‌ها و دشواری‌های دوری از پایتخت و با همه‌ی ملالت‌هایی که همیشه سهم مطبوعات محلی است. سه دهه انتشار، همراه با مدارا در برابر

جناب آقای دکتر احسان مکتبی

صاحب امتیاز محترم روزنامه وزین گلشن مهر

با سلام و عرض ادب

در عصر کنونی که رسانه‌ها سکانداران اصلی گردش آزاد اطلاعات و آگاهی‌بخشی به جوامع هستند، نقش بی‌بدیل مطبوعات به عنوان نبض تپنده جامعه و آیینیه تمام‌نمای رویدادهای جاری، بیش از پیش نمایان می‌گردد. بی‌شک، انتشار مستمر و هدفمند یک رسانه، آن هم در گستره‌ای به وسعت سه هزار شماره، نه تنها افتخاری سترگ، بلکه گواهی روشن بر تعهد، پویایی و مسئولیت‌پذیری دست‌اندرکاران آن در قبال جامعه و آرمان‌های والای اطلاع‌رسانی است.

خدمت استاد عزیزم و دوست بی ادعا ویی ریا ام.

جناب آقای

دکتر مکتبی. صاحب امتیاز

روزنامه وزین گلشن مهر گلستان. و سرکار خانم

قرآنی مدیرمسوول محترم

باسلام و عرض ادب

ضمن تسلیت ایام دهه محرم عزاداری امام حسین علیه السلام. خاندانش و یاران باوفایش. وعرض تسلیت به مردم پر افتخار و باصفای کشورمان و شهادت سرداران عزیز. نظامیان غیور و مردم بی گناه که در جنگ ۱۲ روزه تحمیلی توسط رژیم جنایتکار سهیونیستی و آمریکا به سرکردگی ترامپ که در واقع جنون ادواری دارد. یادی کنم از شهدا و ایثارگران دوران جنگ ۸ساله با صدام و کشور عراق. همزمان عزیزم. الخصوص شهدایی بزرگوار و از فرماندهان دوران دفاع مقدس همانند شهید صادق مکتبی که توفیق همزمش با این شهید عزیز را داشتم.و هنوز کتاب ادعیه که با نوشتن دست خط مبارکش به بنده هدیه داده بود از آن استفاده مینمایم و به روح بلندش و همه شهیدان فاتحه می‌خوانم...

جناب آقای دکتر احسان مکتبی..استاد عزیز صاحب امتیاز روزنامه گلشن مهر گلستان

سانسور و خودسانسوری، کم‌تحملی و بی‌صبری، و البته مهربانی‌ها و همراهی‌ها... سه دهه هم‌زیستی فرهنگ‌مدارانه با موافق و مخالف، تا چشیدن طعم توقیف و باز ایستادن، دوباره شروع کردن و ادامه دادن... و البته که رازی در این ملاومت و مدارا نهفته است؛ نگاهی که می‌شود آن را در شخصیت احسان مکتبی و مریم قرآنی پیدا کرد. اگر امروز ما از ایران‌دوستی سخن می‌گوییم، مکتبی از همان روزهای نخست، پیش از آنکه این واژه به یک ترند تبدیل شود، با صراحت تأکید می‌کرد: «به آبادانی ایران بزرگ بیندیشیم...» او به سبب

بدین‌وسیله صمیمانه‌ترین تبریکات و تهنیت‌های خود را به مناسبت انتشار سه هزارمین شماره از روزنامه وزین گلشن مهر، به جنابعالی، صاحب امتیاز محترم، و تمامی همکاران گرانقدر و فرهیخته‌تان در این نشریه وزین، تقدیم می‌دارم. تلاش‌های بی‌وقفه و همت‌والایی شما در طول این سال‌ها، در راستای ارائه تصویری شفاف و دقیق از واقعیت‌ها، انعکاس دغدغه‌های مردم، و ترویج فرهنگ آگاهی و مسئولیت‌پذیری، شایسته تقدیر و ستایش است. روزنامه گلشن مهر، با رویکردی حرفه‌ای و متعهدانه، همواره در صف مقدم اطلاع‌رسانی و دفاع از حقوق مردم حضور داشته و نقشی سازنده در ارتقای سطح دانش و بینش عمومی ایفا نموده است.

برخود فرض میدانم. از جنابعالی و خانم بزرگوار قرآنی به خاطر نشر این روزنامه وزین تقدیر و تشکر داشته و به خاطر چاپ سه هزار آن از سال ۱۳۷۸ به شما بزرگواران و همه هم کاران تبریک بگویم. در این چند سال که که این توفیق را داشته اید. بنده از جمله افرادی هستم که همیشه نگاهی با مطالعه به آن داشته ام.روزنامه بسیار. وزین بی‌اغراق. بی تملق. و اما خیلی روشن گر. جاداره یاد آور شوم در دو حادثه سیل ویرانگر شهرستان کاله سال های ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱ که موجب خسارات سنگینی شده بود.گر چه در شهر کاله بر اثر اطلاع رسانی به موقع شهرداری کاله در شهر تلفات جانی نداشت. اما خسارات مالی و تخریب منازل زیادی داشت.که یادم هست خیلی از روزنامه ها.هفته نامه ها همه آمدن به تصویر کشیدند.قلم زدند. اما قلم بسیار شیوا و واقع بینانه جوان برومند و با زکاوت جناب آقای سید مهدی جلیلی همه را به وجد و توجه ویژه کرده بود. که شاید آن موقع جناب آقای سید مهدی جلیلی تجربه آنچنانی نداشت. بنا بر این برخورد لازم می‌دانم شروه هزاره چهارم روزنامه را به همه شما تبریک عرض نمایم.و به جنابعالی خانم قرآنی بزرگوار و جناب آقای جلیلی و همه دست اندرکاران صادقانه خسته نباشید عرض نمایم. که با تمام فراز و نشیب ها و بعضا مرارت ها. ادامه

علاقه و تحصیلاتش، ایران‌دوستی را نه در شعارهای سطحی، بلکه در لایه‌لای دیوان شاعران کهن و مفاهیم ژرف فیلسوفان سیاسی جست‌وجو می‌کرد. گلشن مهر، در این سال‌ها هم‌پای طیف‌های مختلف مردم، از دل دوگانه‌های گوناگون روزگار گشته است؛ روشنی و تاریکی، سختی و آسانی، غم و شادی، سهل‌گیری و سخت‌گیری، آفتاب و مهتاب، سیل و زلزله، صلح و جنگ... و همه‌ی این‌ها را در دل جامعه‌ی محلی، در کنار مردمی که فاصله‌شان از مرکز تصمیم‌گیری، گاهی بیشتر از فاصله‌ی جغرافیاست، لمس کرده است. انتشار سه‌هزار شاره فقط در حرف آسان است...هزاران تبریک به گلشن مهر!

امید است در پرتو الطاف الهی و با استعانت از تجارب ارزشمند گذشته، شاهد تداوم درخشش و بالندگی روزنامه وزین گلشن مهر در عرصه رسانه‌ای استان باشیم و این نشریه وزین، همچنان به عنوان منادی آگاهی، روشنگری و مدافع حقوق مردم، رسالت خطیر خود را به نحو احسن به انجام رساند. از خداوند متعال، برای جنابعالی و تمامی همکاران محترمتان، سلامتی، سعادت و توفیق روزافزون آرزویمند. با تقدیم احترام

محمدصادق سالاری

مدیر گروه رسانه ای علی آبادخیر



دکترای علوم سیاسی و روابط بین الملل مجتبی رجنی

راه دادید ... آمادگی هرنوع همکاری را خدمت جنابعالی و آن مجموعه وزین اعلام میدارم. توفیق روز افزون را از درگاه خلوند منان خواستارم. با اعتزاز



شمشیرِ شمر



عباس پورهدایت، گرگان

«با همین شمشیر حساب باباتو می‌رسم» شمر در هیبتی سرخ رنگ و با سیل‌هایی که کل بالای لبش را پوشانده بود و لپ‌های سرخ عرق کرده‌اش این را گفت و غلاف شمشیر را بالا آورد تا ببینم. «باباتی من تفنگ داره با تفنگش تو رو می‌کشه» درحالی‌که دست در دست پدرم داشتم، این را گفتم و با غرور سرم را چرخاندم. شمر ادامه داد: کو تفنگش! چیزی که تو دستش نیست ولی شمشیر من دسته. چرا اینجاست قایمش کرده، تا تو بخوای شمشیرتو دریاری تو رو می‌کشه. شمر شمشیر را کمی بیرون کشید و گفت: بلبل زبونی نکن سرتو میبرم! ترسیده بودم اما زمان جا زدن نبود، جرئتم را بیشتر کردم و بلند گفتم: شمری دیگه! اگر شمر نبودی که امام حسینو نمی‌کشتی! شمر بلند خندید و به پدرم گفت: الحق که پسر خودته، حریف زبونش نمی‌شه شد. دست از دست پدر کشیدم و به سمتی دویدم که مادر بزرگ و مادرم می‌آمدند، نگاه‌ها با من به آن سمت برگشت و شمر تا کمر خم شد برای مادر بزرگ و ادای احترام کرد و گفت چشم‌تان روشن که پسران آمده و با مادرم احوال‌پرسی کرد. بلند گفتم: شمر می‌خواست سر منو ببره!

شمر دستپاچه شد و شروع کرد به آسمان و ریسمان بافتن و سرخ شدن. مادر بزرگ در میان عذرخواهی شمر خداحافظی کرد به سمت خانه پراه افتادیم. مادر بزرگ پرسید: سبب خوردی؟ گفتم: نه! به مادرم اشاره‌ای کرد تا همانجا بایستد و مرا تا جلوی قسمت مردانه مسجد برد. پیرومرد با احترام جلو آمد و سلام کرد و مادر بزرگ گفت: حاج سلیمان، این بچه رو ببر به سبب برادره. حاج سلیمان جلو آمد و با مهربانی دستش را پیش آورد تا دستم را بگیرد. مادر بزرگ گفت یک لحظه بایستم و از داخل کیف پول کوچکش یک سکه پنج تومانی به من داد. حاج سلیمان مرا تا ورودی مسجد و کنار طبقه‌های روی میز برد. یک تشت بزرگ، سبب سرخ چیده شده بود و از روی آن یک سبب که زیر نور می‌درخشید برداشت و به من داد. سمت تشت دیگر رفته‌ام که پر از آب بود، به دستم اشاره کرد. متوجه شدم منتظر سکه است. روی نوک پا ایستادم و گوشه‌ای از کف تشت را دیدم که پر از سکه‌های یک، دو و پنج تومنیت. سکه را بالا بردم و داخل آب انداختم. حاج سلیمان کمی بلندم کرد و کل تشت را دیدم که پر از سکه‌های مختلف بود. کسی که پشت میز بود و در دفتر چیزهایی می‌نوشت و کنار آن پول‌های کاغذی چیده شده بود، لبخندی زد و ماشاءاللهی گفت. حاج سلیمان که زمینم گذاشت به سمت مادر بزرگ دویدم و دوباره با مادرم همراه شدیم تا به سمت خانه برگردیم. از مادرم پرسیدم: اون مرده چی می‌نوشت؟ -کدوم مرده؟

-همون که جلوی مسجد بود. پشت پولا و سیبا.

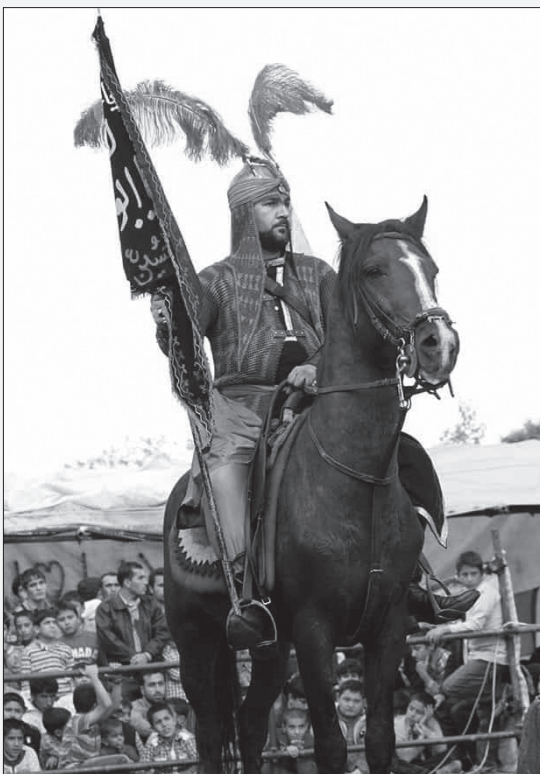
اون اسم بچه‌هارو مینویسه، یکیکو چراغدار مینویسن، یکیکو خادم، یکیکو سقا، چیزای مختلفی هست. چون توام اسمت عباس بود وقتی بچه بودی اسمتو تو دفتر، سقا نوشتیم. هر سال به نیت سقا به پولی به مسجد میدیم.

مادر بزرگ و مادرم به صحبت‌شان ادامه دادند و من غرق فکرهایم شدم. شاید شمر به دفتر مسجد دسترسی داشته فهمیده من سقا هستم و چون شمر، دشمن سقا است پس دشمن من هم هست و برای همین آنجا می‌خواست مرا بکشد. البته که آنجا نمی‌توانست و بابا هم بود و اگر می‌خواست کاری بکند جلوش را می‌گرفت. چرا بابا هیچ وقت تفنگ ندارد، پدر احمد تفنگ دارد اما او ندارد. اگر آنجا شمر به من حمله می‌کرد تفنگی نداشت که شمر را بکشد. الان که بابا هم کنارمان نیست! اگر بیاید چه؟ نگاهی به مادر بزرگ و مادرم کردم که در این چادرهای سیاه و چهره‌های غم‌زده ضعیف‌تر از همیشه به نظر می‌رسیدند و هیکل درشت شمر جلوی چشمانم آمد و غیغ و صورت پر گوشت‌اش و شکمی برآمده که باعث شده بود غلاف شمشیر پایین‌تر از شکمش آویزان شود.

یک لحظه تصور کردم که می‌خواهد سر آن‌ها فریاد بکشد و با غلاف شمشیر بزنشاند و وقتی جیغ می‌زنند و عقب می‌روند، شمشیر را بیرون بکشد و مرا... فریاد زدم: لعنت به شمر!

شانه‌هایم داشت تکان می‌خورد که چشمانم را باز کردم. نوری که از چارچوب در رد می‌شد و آن اتاق تاریک را روشن می‌کرد، چشمانم را زد. چشمانم را بستم و دوباره آهسته بازشان کردم. پسر خاله‌ام هادی نشسته بود بالای سرم و داشت بیدارم می‌کرد: پاشو مامان اینا رفتن شبیه‌خوانی رو ببینن، گفتن ما هم با هم بریم. مادر بزرگ می‌خواست برایمان چایی بریزد اما گفتیم می‌خواهیم زودتر برویم تا شروع نشده آنجا باشیم. قندان پلاستیکی نیمه‌شفاف را که همیشه پر از شکر پنیر بود جلو آورد و گفت: شیرینی بردارید حذاقل. دوتا برداشتم، هادی هم برداشت و راه افتادیم. یکی از شکر پنیرها را می‌خوردم و آن یکی را نگه داشتم، بودم داخل دستم. هادی گفت باید زود برویم تا جا پیدا کنیم. گفتم بدویم. موافق بود. هادی همانطور که می‌دویدیم از شبیه‌خوانی می‌گفت و از شیر تعزیه که عصر می‌آید و خیلی جالب است.

نزدیک کوچه‌ای رسیدیم. هادی گفت می‌توانیم به جای مسیر اصلی از داخل کوچه برویم و سریع‌تر برسیم اما من متوقف شدم. کمی داخل کوچه رفته بود که ایستاد و پرسید چرا متوقف شدم. می‌گفت نترسم چون بارها از این کوچه رد شده است و امکان ندارد گم شویم. دستم عرق کرده بود و شکر پنیر داخل دستم نرم شده بود. به هادی گفتم: دیروز شمر می‌خواست منو بکشه، اگر داخل کوچه قایم شده باشه چی؟ نمی‌دانم هادی متوجه حرفم شد یا نه اما گفت: شمر الان داره آماده می‌شه با لشکر امام حسین بجنه، اینجا چیکار می‌کنه؟ هادی حق داشت، امروز روز شمر بود و می‌توانست به آرزوش برسد و کاری با من نداشت. تا زمانی‌که امام حسین و سقا زنده بودند شمر نمی‌توانست با من کاری داشته باشد. باید خودم را سریع‌تر به



امام حسین می‌رساندم و از پشت خیمه‌ها یواشکی تماشا می‌کردم. شروع به دویدن کردم و هادی جلوتر از من راه افتاد. از بین دیوارهای خشتی کوچه می‌دویدیم و از روی جوی کوچک آب اینور و آنور می‌پریدیم تا اینکه کوچه یکباره تمام شد و به محوطه‌ای رسیدیم که جمعیت سیاه‌پوش زیادی در آن به سمت مسجد جامع در حرکت بودند. حیاط مسجد را مردم در چندین ردیف دوره کرده بودند و میدان مشخص نبود. روی شیروانی مسجد و پشت‌بام ساختمان‌ها و مغازه‌های اطراف هم سیاه‌پوشانی دیده می‌شدند که رو به میدان نشسته بودند و اگر آفتاب به صورتشان می‌خورد، دست را سایبان کرده بودند. پشت خیمه امام حسین آنقدر آدم بود که نمی‌شد رفت، جایی از کنار مردان ایستاده باز کردیم و خودمان را به‌زور تا ردیف جلو رساندیم. یاران شمر در دسته چهارتایی میدان را دور می‌زدند و گاهی شمشیرهای خود را به سیر خودشان می‌کوبیدند. بین سیاه‌پوشان چشم چرخاندم و پدرم را دیدم که از کنار خیمه‌های امام مرا پیدا کرده بود و در جواب بلند کردن دستم سری تکان داد که یعنی دیدمت. صدای شیپور بلند شد و یاران شمر میدان را خالی کردند. شمر، با میکروفنی در دست که صدای سوت‌کش و خش‌آلودی داشت، جلو آمد. صدای شیپور که ساکت شد شمر آواز سر داد: نه من شمرم، نه این خنجر، نه اینجا کربلا باشد

غرض مقصود ما این است، که اینجا یک بکاء باشد... و صدای شیپور جنگ بلند شد.

انبوه جمعیت خیالم را راحت می‌کرد که شمر نمی‌تواند آنجا با من کاری داشته باشد. مهم‌تر از آن، لشکر امام حسین(ع) هم آنجا بودند و همگی سپر و شمشیر داشتند، اگر شمر می‌خواست کاری کند جلوش را می‌گرفتند. پدرم گفته بود هیچ کس توان ایستادن در مقابل سقا را ندارد و آنقدر مطمئن بودم از زور بازوی عباس که اگر هیچ کس هم نبود و فقط سقا بود هم کافی بود تا شمر جرئت انجام هیچ کاری نداشته باشد. حتما سقا هم دفتر مسجد را خوانده بود و می‌دانست که من هم سقای مسجدم و هم اسم او، هیچ وقت نمی‌گذاشت شمر سمت من بیاید. با اعتماد به نفس چمباتمه زده بودم و زانوهایم را تکیه‌گاه آرنجم کرده و دست‌ها را زیر چانه زده بودم و با نفرت حرکات شمر و چرخاندن خنجرش را دنبال می‌کردم و می‌دیدم چگونه می‌چرخد و رجز می‌خواند. میدان را آب و جارو کرده بودند و هیچ سنگی و شنی روی زمین نبود، اما دقت که می‌کردی ریزه‌سنگ‌هایی می‌شد پیدا کرد که پا خورده بود و جلو آمده بود. گاهی آهسته دست جلو می‌بردم و طوریکه توجه کسی جلب نشود سنگ‌ریزه‌ای از زمین می‌چیدم و نگه می‌داشتم. شمر که نزدیک می‌آمد بین انگشتانم سنگ را گیر می‌دادم و بارها کردن انگشتم سنگ پرتاب می‌شد سمت شمر که گاهی نمی‌رسید و گاهی به چکمه چرمی‌اش می‌خورد. هرچند هیچ کس متوجه نمی‌شد اما دل من خنک می‌شد که با دشمنم دشمنی کرده‌ام. ظهر می‌رسید و یاران امام، یکی یکی شهید شده بودند و گهگاه در بین پیراهن‌های مشکی که آفتاب سوزانده بودشان و خاک میدان بر آن‌ها نشسته بود، شانه‌ای می‌لرزید و خط اشک، روی صورت خاکی‌شان رد انداخته بود. گاهی دستی بالا می‌رفت و آستینی گونه‌های صاحبش را پاک می‌کرد. شمر می‌تاخت و رجز می‌خواند و لشکرش تیر و سنن بر یاران امام می‌زدند، اما هنوز دل من آرام بود. چرا که سقا در کنار امام بود و هر بار یکی از یاران امام حسین شهید می‌شد و امام بالای سرش می‌آمد، سقا شمشیرش را در هوا می‌چرخاند و چند نفر از یاران شمر را می‌کشت و از امام دورشان می‌کرد. بابا راست می‌گفت که هیچ کس توانایی ایستادن در مقابل سقا را ندارد. همه یاران امام رفتند.

وقتی علی اکبر شهید شد و وقتی‌که قاسم به میدان می‌رفت مردم خیلی گریه کردند! اما حالا همه نگاه‌ها به سمت خیمه‌های امام حسین بود و کسی اشک نمی‌ریخت، مضطرب و منتظر بودند. انگار منتظر اتفاقی شوم بودند که می‌دانستند چیست. اما من هنوز نگاه نفرت‌بارم را به شمر دوخته بودم که رجز می‌خواند. صلابش را انداخته بود روی سرش و چیزی می‌گفت به امام، شعرش که تمام شد و میکروفن را پایین آورد یک لحظه چشمش به چشم افتاد. پوزخند کزبھی زد، خنجر را بالا آورد و پوزخندش تبدیل به خنده شد. ناخودآگاه ترس در وجودم نشست و ناخودآگاه سرم را سمت خیمه امام حسین چرخاندم. سقا جلوی امام حسین زانو زده بود، سرش را پایین انداخته بود و علمی که بر پشت‌اش بود به سمت امام پایین آمده بود. فهمیدم که سقا می‌خواهد به میدان برود. مثل همه یاران دیگر امام که به میدان می‌رفتند. اما عباس قوی‌تر از همه بود و هیچ کس نمی‌توانست شکستش دهد. دلم دوباره قرص شد. نگاه نفرت‌بارم را سمت شمر انداختم که جلو آمده بود و از عباس می‌خواست به میدان برود. سقا چیزی بر روی دوش خود انداخت که هادی گفت مشک است و توضیح داد که مثل کوزه‌ای نرم است که داخل آن آب می‌ریزند و سقامی خواهد بود آب بیآورد. سقا سوار اسب شد و راه افتاد. صدای شیپورها، آهنگ تند و بلندی داشت و سقا هر کسی سر راهش بود را با شمشیرش می‌کشت و جلو می‌رفت. حتی تیرهای چوبی که به سمت‌اش پرت می‌کردند تاثیری روی او نداشت. کمی با اسب وسط میدان چرخید و مبارزه کرد و بعد به سمت توت کهنسال مسجد رفت که دوش را سنگ‌چین کرده بودند. پشت درخت، اسب ایستاده صدای نواختن شیپورها عوض شد و دوباره اسب جلو آمد. یکی از آستین‌های سقا خالی شده بود و رنگ سرخ روی آن پاشیده بودند. هادی گفت: دست راستش رو زدند. سقا به وسط میدان آمد و جنگید و صدای شیپورها باز بالا رفت. سقا دوباره به سمت درخت رفت. نفسم تند شد! اسب که از پشت درخت بیرون آمد آستین دیگر سقا هم خالی بود و فقط علمی دیده می‌شد که پشت سقا بود. اسب وسط میدان چرخید زد و دوباره به سمت درخت رفت. ناخودآگاه اشکم می‌ریخت و لب‌هایم می‌لرزید. اسب که از پشت درخت بیرون آمد سقا روی اسب خم شده بود و علم پایین افتاده بود. اسب وسط میدان آمد و سقا از روی اسب زمین افتاد. بلند داد زدم: نه! نه! جمعیت را با گریه کنار زدم و شروع به دویدن به سمت خانه مادر بزرگ کردم. داد می‌زد: کم‌کم! گریه‌ام انانم نمی‌داد و اشک‌هایم نمی‌گذاشت راه را ببینم. توی همان کوچه که با هادی آمده بودیم می‌دویدم که بازویم به دیوار گرفت و زمین خوردم و سر زانویم ساییده شد. شدت گریه‌ام بیشتر شده بود از درد. بلند شدم و همانطور که پایم روی زمین کشیده می‌شد دست به دیوار گرفته و هق‌هق کنان به راه افتادم. هادی خودش را رساند و از بازوی راستم گرفت و کمک کرد تا بتوانم راه بروم. پرسید: چی شد بهت؟ با گریه فریاد زدم: ندیدنی چی شد؟ ندیدنی! سقا رو کشتن! الان امام حسینم می‌کشن! دیگه هیشکی نمی‌تونه جلوی شمر و بگیره!

شب عاشورای محرم ۱۴۴۷

۱۴ تیر ۱۴۰۴

شعر گلستان

اینکه روی نیزه بیان شد آفتابی
از لب این بام

مسلم فدایی، گنبد کاووس

(۱)

چکه چکه بر آشوب ای زبان یخ زده در کام
چون شهامتی خشماگین خفته در غلافی
از ابهام
شانه های نازکت ای زن سرپناه زخمی
مردی است
راه قرن‌ها پس از این را پشت سر نهاده
به یک گام

شور واپسین نفست را نذر خیمه‌ها کن و بردار
پرده از وقاحت سوگندنامه‌های در طلب نام
شعله شو میاد ببینند یخ ببندد اینهمه فریاد
سعی کن به لرزه درآید پشت بی ستارگی شام
کوفه لجن زده نیلوفر پرست می شود ای زن
لب اگر که باز کنی باز زان شهید دشنه و دشنام
باید آسمان بشوی باز تا پرنده ها بنویسند
اینکه روی نیزه بیان شد آفتابی از لب این بام
آبی و بلند و فراگیر خطبه ای بخوان که دوباره
مردی از میانه نخلستان بیاید آرام...

دو غزل
از مینا واثق، گرگان

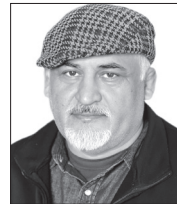
(۱)

چگونه دشمن تو دشنه را غلاف نکرد
چرا فرات به دور شما طواف نکرد
تو را دو دست بریده ز پا نمی انداخت
تبر به چیدن دستان تو کفاف نکرد
قسم به «انکسر ظهري» از شهادت توست
حسین بعد نبودت کمر که صاف نکرد
حسین را فقط آقای من خطابش کرد
برادری که به جز مرگ اعتراف نکرد
تو نور فاتح ظلمت، تویی چنان خورشید
به جز ظلام کسی با شما مصاف نکرد
درون آتش نمرود رفت شاخه‌ی عود
ز قتلگاه وزیده‌ست عطر یاس کبود

(۲)

سری به نیزه رسیده‌ست و پیکری به زمین
و زینب است مردد در این فراز و فرود
نگاه کرد به گودال و از سر حسرت
به روی تل غریبی نشست و نوحه سرود
که ای رسول! ببین این حسین مظلوم است
همان که زینت دوش تو بود وقت سجود
دریده گرگ گلوئی که بوسه‌گاہت بود
دریغ پیروهن پاره پاره از چه ربود
دوید سمت بردار، گلی که پرپر بود

برای دیدن رویش حصار نیزه زدود
زبان حیدری‌اش را که در دهان چرخاند
به خطبه‌های علی‌وار جمله‌ای افزود
ندیده‌ایم به غیر از شکوه و زیبایی
زنی که از نفشش جاودانه شد این رود

دو غزل
از سید ابوالفضل فخار، گرگان

از عشق هرچه گفته شود باز هم کم است
مخصوصاً آنکه صحبت ما از محرم است
تا آخرین نفس، سخن از کربلا بگو
آخر نیاز گفتن از عشق مبرم است
بی جلوه‌های شور حماسی، جهان شعر
یک‌مشت حرف‌های مزخرف و درهم است
با خطبه‌های سرخ حسینی ولی جهان
برهان قاطعانه و امری مسلم است
سرها به روی نی، متشابه؟ نه! سرتزند
الحق که در محاکمه، آیات، محکم است!
اندوه قرن‌ها سریالی‌ست، آشکار
هرچند پیش جمع پراننده، مبهم است
خون خلدست در شریان‌های آسمان
منظومه‌ها به حرمت خونش، منظم است

(۲)

غم که سنگین شد، زبان شاعران هم
بسته است
راه رودی را سقوط سنگ، کم‌کم بسته است
محتشم ترکیب بندش را به بیتی بند زد
وانگهی ترجیع را از اشک نم‌نم بسته است
نخل‌ها یادآور «دار» اند در هرجای شهر
درشک‌تم‌پس چرال‌ب‌های میثم بسته است؟
خانه بر روی نسیم شعر، وا کردم ولی
دفتر سرواده‌خوان را باد ماتم، بسته است
از پس پیغمبران، شاعر امانت‌دار شد
چون که راه‌عرش بعد از پیک خاتم بسته است
این زمان اسفندیاری، چشم روین هم
که هست

چشم بر آیینی‌ی پیکان رستم بسته است
کوه ریزش کرده و فرهاد زیر سنگ ماند
قصر شیرین بسته و درها بر او هم بسته است!
چشم اعجاز است کوران را در این جولان کفر
از چه دست حضرت عیسی بن مریم
بسته است؟

باز اسماعیل و هاجر تشنه در دشتی رها
باز ابراهیم، دل بر آب زمزم، بسته است
رسمان، سست و به مویی بند قلب عاشقان
دست‌ها را ندست غیب‌انگار محکم بسته است
چون ورودی‌های یک ارگان در این جا بین
انتهای فیلم‌های خلق از دم بسته است!
جز عبث معنا ندارد حرف‌حرف این متون
دست‌نا‌محرم گشاده، چشم محرم بسته است!
میوه و شیطان و حوا و بهشتی بی‌رقیب!
مانده‌ام هر «در» چرا بر پور آدم بسته است!؟

ماه خون

احمد شاه‌سواری (خیاط)، گنبد کاووس

فرم شعر و غزل رنگ محرم شده است
دلَم از داغ شما یک‌سره پُر غم شده است
ماهِ خون آمده و خیمه ی ماتم بزیند

بیرق کرب و وِلا مطلع پرچم شده است
خون هفتاد و دو تن می‌چکد از جان قلم
مثل زینب کمر شعر و غزل خم شده است
خط به خط مرثیه‌هایش شود آریه‌ی دل
چشم هر واژه به دفتر تر و پر نم شده است
صحبت از کشتی مهر است و نجات همگان
بنگر باز چه شوری که به عالم شده است
پُر گل، باغچه جان بود از عشق حسین
عشق مولا به درون، چشمه‌ی زمزم شده است
اشک از دیده بیبار فقط از یاد حسین
کربلا گریه‌گه حضرت آدم شده است
آنچه خیاط شنید از پدرش گفته بر او
ذکر مولا سبب گرمی هر دم شده است



محمد رضا فولادی، بندر ترکمن

نوحه خوان دارم هوایی می‌شوم
با نوایت نینوایی می‌شوم
با تو دارم تا خدا پر می‌کشم
جرعه جرعه عشق را سر می‌کشم
ماه شب‌های نگاهم کربلاست
تا همیشه تکیه گاهم کربلاست
ای صدای رویش اندیشه‌ها
روشنی بخش فروغ ریشه‌ها
کربلا امشب دلم مهمان توست
گرچه این یک نقطه از دیوان توست
پشت در مانده دلم، در می‌زند
زیر پلکم اشک پرپر می‌زند
باز چشمم یاد دریا می‌کند
عقله‌ها را یک به یک وای می‌کند
کربلا یعنی علی اکبر شدن
تشنگی نوشیدن و پرپر شدن
کربلا زخمی ترین جای زمین
داغ هفتاد و دو عشق آتشین
راهی این دشت گلگون می‌شوم
صحبت از لیلیست، مجنون می‌شوم
می‌کشم دل را به سمت یا حسین
می‌شوم موجی از این دریا حسین
ای شکوه هستی ام مولای من
تک ستاره در دل شب‌های من
ای که فصل نیزه‌ها بر پا شدی
در حضور قطره‌ها دریا شدی
ای حسین، ای خیس چشم کبریا
چشمه جوشان دشت نینوا
باز هل من ناصر! را ساز کن
دفتر مشق دلم را باز کن
ما به اقیانوس تو وابسته ایم
قطره‌هایی که به هم پیوسته ایم
عاشقی امروز معنا می‌شود
قطره ای معیار دریا می‌شود

می‌روم تا کربلای بی‌کسی
تا غروب خیمه‌های بی‌کسی
آسمان کبریز از عطر خداست
شور و حال دیگری در کربلاست
خنجری فریاد نخلی را شکست
گردی از غم بر سر صحرا نشست
زندگی جوشید روی نیزه‌ها
عاشقی روید روی نیزه‌ها
پیکر خورشید می‌شد چاک چاک
بوسه می‌زد صورتش را خون و خاک

کودکی در التهاب و اضطراب

می‌کند هر سو نگاهی با شتاب
کودک است و بی‌خبر از جنگ‌ها
بی‌خبر از بازی نیزنگ‌ها
ناگهان تیری به حلقومش نشست
شاخه نورسته‌ای در هم شکست
تر شد از خون غنچه خشکیده اش
رنگ هستی محو شد از دیده اش
یک کیوتر تا افق پرواز کرد
فصلی از نو در نگاهم باز کرد

زمنه های زخمی



صفیه صابری، کردکوی

به نام رنج
در حوالی مرگ دقیقه‌ها
آن جا که ستاره‌ها
در تابوت شب
در اندوه خاکستری صبح
تشیع می‌شوند،
پلک‌های زمان،
با اندوهی شیرین
آرام نمی‌گیرد.
نگاه کن
گرگ به گله‌مان زد.
بیا
زمنه های زخمی این روزها را با هم
بنوشیم
دیگر صبحانه
چای شیرین و نان و پنیر نمی‌چسبد.

دست



محمود رحیمی، گنبد کاووس

دست ظلمت شب
به دار آویخت ماه را
و امروز
جز یادی از آن
برای زمین باقی نمانده است
انگار نگاه آسمان
به دستان خورشید است



داستانک آیات

استان گلستان در سال ۱۳۹۹، طراح و میزبان
نخستین جشنواره ملی داستانک قرآن و عترت بود.
داوران این جشنواره، نویسندگان نام‌آشنا؛ ابراهیم
حسن‌بیگی، عبدالصالح پاک و محمدجواد جزینی
بودند و سید مهدی جلیلی دبیر علمی جشنواره بود.
یکی دیگر از آثار ارسالی به این جشنواره رامی خوانید.

نذر خونه‌ی حاجی



مهرنوش ایران‌خواه، بندر عباس

صدای سنج و دمام پیچیده بود تو کوچه. از دور
پیدا بود که مثل هر سال ته این کوچه شلوغه.
خونه حاج عبدالرزاق ته کوچه‌ی بن بست بود
. هر سال تاسوعا و عاشورا نذری می‌پختند برای
سرای سالمندان.

زنش حاج مریم، می‌گفت: نذرمون به گوسفند و
دو کیسه برنج اما چند ساله آقا خودش روزی
می‌ده بیشتر می‌پزم. اول سهم سرای سالمندان رو
جلا می‌کنیم بعد هر چی موند پخش می‌کنیم.
نذری پخش کردنشونم قانون داشت. نه دیگ
می‌گرفتن نه غذا رو ظرف می‌کردند. می‌گفتند: اون‌ی
که روزیش باشه می‌رسه به غذای حضرت عباس (ع).
خونواده‌ای سه نفره بودند که دخترشون
همسن و سال خودم بود. معمولاً برای
پخت غذا کمک هم نمی‌گرفتند. ته همون
بن‌بست آتیش درست می‌کردند و به گفته‌ی
خودشان: همیشه موقع دم دادن برنج جوانی
می‌رسید که با کمکش دیگ را بلند کنن.
چند سال پیش تو ایام محرم حاجی سکنه ی قلبی
می‌کند. می‌برندش برای عمل تهران و آنجا دکترها
جوابشان می‌کنند. حاجی خودش نذر می‌کند در
امام زاده صالح (ع) گوسفند قربانی کند تا خدا بهش
فرصت بده یک‌دانه دخترش را سرو سامان بدهد.
امسال، چهارمین سالی بود که می‌رفتم و تا
می‌رسیدم ازم می‌خواستند دیگ را هم بزنم تا
خدا حاجتم را بدهد.

رفتم بالا سر دیگ که صدای اذان آمد. دیدم حاجی
همان گوشه‌ی حیاط دست بست و مثل اهل سنت
شروع کرد نماز خواندن. مات نگاهش می‌کردم که
حاج خانم گفت: من شیعه‌ام و حاجی سنیه.
گفتم: ولی من خودم شنیدم حاجی عاشورا
همیشه نوحه می‌خونه.

حاج خانم لبخندی زد گفت: مادر مسلمونه
خب. نوه‌ی پیامبر که دیگه شیعه و سنی نداره.

«

دو خاطره فرهنگی



جمشید کازرونی

دکتر محمد علی لطفی مقدم رییس وقت اداره فرهنگ و هنر شهرستان گرگان انتصاب گردید. من در دفتر روزنامه کیهان به عنوان خبرنگار و روزنامه نگار مشغول به کار بودم. در آن سال طبق شم روزنامه نگاری از طرف

زنده یاد: آقای صحرایی عسگری نماینده روزنامه کیهان در تماس تلفنی با مسوول دفتر ایشان وقت اداری تعیین کنند. تا در فرصتی مناسب « ساعت ۱۰ صبح » در دفتر خدمت شأن. باتفاق عکاس روزنامه با رویی خوش و ادب مثال زدنی. ما را پذیرا شدند. اشکار بود که باتجربه و انگیزه برای تئاتر به شهرمان که کلی از جوانان باشوق و مستعد در روزهای آینده می‌توانند از ایشان بهره ببرند. شاگردان خوب و با انگیزه های بالا منتظر ارتقا و پیشبرد اهداف در حیطه این هنر مردمی در شهرمان باشند. البته در طول مصاحبه اختصاصی ام گفتند که در این رشته درس خوانده و سال های بسیاری کارشناس تئاتر مشهد بوده است. و از دوستان قدیمی ام آن موقع شنیدم « او را پدر تئاتر استان خراسان می‌نامیدند » گر چه او رییس اداره بود. علاقه اش به تئاتر او را جذب تمرینات گروه های مختلف تئاتر کرد. در زمان خانه فرهنگ در خیابان شالیکویی گرگان. پاتوق و پایگاه هنرمندان بود. که در آنجا چند گروه حرفه ای حضور فعال و پر رنگ داشتند و به نوعی گرگان پایتخت تئاتر استان مازندران بود. این را من در این چند سال که خبرنگار بودم در مصاحبه های اعضای گروه ها بویژه در پشت صحنه تئاتر گرفتم. متوجه این حقیقت شدم. آقای لطفی مقدم پاسخ داد .. بله درمدت زمانی که در این اداره مسئول شدم. با سوابقی که سالها در نویسندگی کارگردانی و بازیگری داشتم. منبعد چون گذشته در کنار خانواده جوان تئاتر شهرستان گرگان خواهم بود. ضمن اظهار تشکر از آقای لطفی مقدم برای مصاحبه ای که با من داشت. از ایشان خواهش کردم. بعدها در مقطع زمانی مناسب. اجازه دهید که باتفاق عکاس روزنامه خدمتشان عرض ادب کنیم. با همون پرستیژ و اخلاق اداری ما را تا جلو درب دفترش بدرقه کرد و به رییس دفترش متذکر شد این برنامه را در دفتر مراجعه کنندگان قرار گیرد. در پایان لازم به ذکر است : از آن روز که افتخار آن را داشتم و دارم همواره. خالصانه به عرض همگی دوستان و همکاران گرامی ویژه پیشکسوتان عرصه هنر نمایش و تئاتر ؛ تلویزیون و سینمای کشورمان بخصوص استان گلستان و شهرستان گرگان برسانم به جر نیکی و خرد یاد میشود. « مهربانی » و « فروتنی » از خصوصیات

رفتاری و شاخص استاد فرهیخته و بزرگوام بوده و است. و هنوز که هنوز است نمی شود در طول هفته و یا در هر ماه با من تماس بگیرد و احوال پرسی نکند. من از بچه های تئاتر گرگان شنیدم: ما او را بابا لطفی صدا می زدیم. چون از نظر سنی از ما بزرگتر بود. و احترامش واجب. در همه کارها که در زمان مدیریت اش در گرگان به روی صحنه می‌بردیم با ایشان مشورت می کردیم. « نظم » و « انصاف ». را در کلیه امور مدیریت خود. داشت و همیشه برای و همیشه من از ارتباط «: فروتنی » و « مدیریت » می گفت: و مدیریت را چیزی می دانست که هر روز می تواند در اختیار دارد کسی دیگری باشد. از همین رو با همه دوست بود. و در حین اجرای انجام وظیفه رعایت نظم و اصول اخلاقی را مد نظر داشت و پایبندی به آموزش و حفظ اخلاق مداری در تئاتر را به همه ما گوشزد می کرد. و استاد همواره مدیری که حضورش گره گشای مغضلات تئاتر گرگان شد. و هیچ گروه سیاسی یا هیچ گرایشی نرفت « تا در هنر ماندگار شود » اوقاتی که برای مصاحبه هایی در باره احداث و شروع به کار و افتتاح اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ « صحبت می کرد به عنوان یک روزنامه نگار شاهد بودم چه تماس های روزانه با وزیر فرهنگ و هنر وقت داشت و مداوم با اتومبیل اداره باتفاق راننده اش به مرکز « تهران » می رفت بر می گشت. جدا از اینکه در اداره به وظایف اش به نحو احسن مشغول بود. یک دغدغه اصلی اش پیگیری و بررسی و اتمام آن در قبال مردم هنر دوست گرگان. با قاطعیت خدمتتان عرض کنم که فقط آقای دکتر محمد علی لطفی مقدم « از عهده اش برمی آمد و همین شد

رحیمیان و «یک کار خداپسندانه»

در گرگان؛ غرب فلکه مازندران « استان گلستان » امروز پشت ژاندارمری سابق « تپه ای داریم. قدمت و سابقه ای باستانی دارد. در دوران مدیریت آقای رحیمیان ؛ در اطرافش کوچه ای بود و تعدادی خانه متصل به تپه ساخته شده بود. که فاقد آب و برق بود. مردم آنجا از طبقه پایین جامعه. و بدون درآمد مکفی. اداره فرهنگ و هنر گرگان هم ساخته ساز ؛ تعمیرات و کشیدن آب و برق به هیچکس نمی دادند چون در حریم

تپه باستانی قرار داشت. اون موقع اگر داخل خانه ای می رفتی. حفره های باندازه یک یا دو اطاق که در دل تپه کنده بودند. روزی تعدادی از ساکنان محل طی تماس با نمایندگی روزنامه ها خواستار حل ان شده بودند. به ذهن به همه خطور کرد. که چون کوچه و محل گل آلود است. ولی من که در آن زمان خبرنگار روزنامه بودم و دنبال همچنین گزارش روز بودم. انروز صبح زودتر بطرف اداره فرهنگ و هنر مقابل پارک شهر « استادبوم ». که اداره فرهنگ و هنر در آنجا قرار داشت. بلا فاصله با توجه به اینکه چندین بار آقای رحیمیان ریاست اداره «: برای گزارش و مصاحبه اختصاصی به دفتر شان رفته بودم. بطرف دفترشان رفتم. ماجرای اینکه داخل محوطه ساختمان فرش پهن کردند. و مسیری برای ارباب رجوع گذاشته بودن. ما در بیرون منتظر ماندیم خواسته ها انها این بود دفتردار یا رییس اداره صدا میزدند. وقتی آقای رحیمیان از دفتر بیرون آمدند من وعکاس روزنامه و. مردم با چکمه های گل آلود دیدند. ایستاد و شروع کرد صحبت من گفتم آقای رحیمیان این مردم بعد از سال انتظار می خواهند کارشناسی از مرکز استان بیایید. تا تکلیف معلوم شود. آیا مجوز آب و برق صادر می شود. یا نه ؟ حریم تپه کجاست ؟؟ خداوند بیمارزش. همانجا قول داد. ۴۸ ساعته آینده برای کار از ساری بیایند. و اهالی به خاطر قول ایشان محل را ترک کردند. بعد از ۴۸ ساعت آقای رحیمیان کاری کردند. که چند سال انجام نشده بود. اداره ساری کارشناسی نفرستاد. و استخوان لایه زخم گذاشت. آقای رحیمیان ۴۸ ساعت کار شناس آوردند نقشه برداری و بلوک سیمانی گذاشتند و حریم تپه باستانی را ۳ متر بعد از دیوار حیاط خانه اعلام کردند. پس از این اقدام خدا پسندانه بودجه ای برای گرگان گرفت که خیلی ها نمی دانند. ؟!؟ برای کنند. و نصب تیر برق و لوله گذاری آب حتمی مجوز فرهنگ و هنر لازم بود. که مخالفت می کردند. تا اینکه با آمدن کارشناس و صدور مجوز اداره فرهنگ و هنر وقت مشکل مردم حل شد. و یادگاری از زنده یاد : رحیمیان در این منطقه محروم گذاشته شد. روح ان مرد بزرگ شاد باد.

خبرنگار کیهان گرگان/در سال های ۱۳۴۰

مجلس برای تحقق قانون جهش تولید مسکن در کنار دولت است

جوانی جمعیت، ایثارگران و محرومان تحویل تا به صورت گروهی نسبت به ساخت مسکن اقدام کنند. سیدمحمد حسینی افزود: دولت و راه و شهرسازی علاوه بر پرداخت تسهیلات مصوب برای ساخت مسکن، در تهیه نقشه معماری کمک و بر ساخت و سازها نظارت فنی خواهد داشت. وی با اشاره به زمین سه هکتاری شهرک ۵۸ خانه سازمانی گنبدکاوس هم گفت: زمین این شهرک برای ساخت ۵۰۰ واحد مسکونی جدید مورد استفاده قرار خواهد گرفت که ساکنین فعلی این شهرک هم درصورت واجد شرایط بودن، صاحب خانه خواهند شد. حسینی از دادن مهلت ۶ ماهه به مالکان و شرکت های تعاونی مسکن در گنبدکاوس که مهلت قراردادهای قبلی (پروانه ساختمانی) آنها پایان یافته برای ساخت و تکمیل واحدهای مسکونی خبر داد و اضافه کرد: این اقدام در راستای تبصره ذیل ماده ۱۲ قانون مسکن و برای نخستین بار در کشور و با دستور شخص وزیر راه و شهرسازی به این شهرستان داده شد. مدیرکل راه و شهرسازی گلستان ادامه داد: با این دستور وزیر، مشکل بیش از ۲۰ هکتار زمین خالص مسکونی برای ساخت افزون بر چهار هزار واحد برطرف و تحول بزرگی در ساخت مسکن در شهر گنبدکاوس رخ خواهد داد. به گفته وی، پرونده متقاضیان این بخش به شهرداری گنبدکاوس برای تمدید پروانه ساختمانی درحال ارسال است.



قطعات سایت ۲۴ هکتاری گنبدکاوس شهریور تحویل مردم می شود

مدیرکل راه و شهرسازی گلستان هم با اشاره به مراحل پایانی عملیات آماده سازی زمین سایت ۲۴ هکتاری مسکن در گنبدکاوس، گفت: قطعات این زمین از شهریورماه امسال به ۲ هزار و ۲۰۰ خانوار واجد شرایط طرح های نهضت ملی مسکن،

وی تصریح کرد: مجلس شورای اسلامی هم در راستای وظایف قانونی و نظارتی خویش و با نگاه تعاملی، در کنار دولت برای پیشبرد اهداف قانون جهش تولید مسکن و رفع دغدغه های مردم دراین حوزه است تا پروژه های مسکن با بهترین کیفیت و کمترین مشکل به واجدین شرایط تحویل شود.

گلستان دروازه طلایی اقتصاد ایران به آسیای میانه

سرمایه‌گذاری در بخش‌های کشاورزی، صنعت و گردشگری به هیأت‌های خارجی، تسهیل فرآیند اخذ مجوزها و مشوق‌های مالی، مانند پروژه پرورش ماهی و میگو در گلستان با سرمایه‌گذاری مشترک ترکمنستان و دعوت از سرمایه‌گذاران برای بازدید از شهرک‌های صنعتی و مناطق ویژه اقتصادی از برنامه‌های کلیدی است با این حال، موانعی مانند قوانین دست‌وپاگیری، بروکراسی پیچیده در بانک‌ها و سازمان‌های دولتی، تبلیغات منفی و غیرواقعی مبنی بر ناامن بودن ایران و کمبود برخی زیرساخت‌های لجستیکی مانند حمل‌ونقل ریلی پیشرفته فرآیند سرمایه‌گذاری را کند کرده است. اصلاح قوانین، روان‌سازی مقررات و خنثی‌سازی تبلیغات منفی سرمایه‌گذاران را به گلستان به عنوان منطقه‌ای امن و سودآور جذب خواهد کرد که ضمن سودآوری برای آنها اشتغال‌زایی و رشد اقتصادی برای ایران به همراه دارد.

چه انتظاری از مسئولان استانی برای تقویت روابط خارجی گلستان دارید؟

همکاری دستگاه‌های استانی برای تحقق ظرفیت‌های گلستان ضروری است و انتظار می‌رود استانداری، اتاق بازرگانی، سازمان صنعت، معدن و تجارت، گمرک، راه‌آهن و دانشگاه‌ها با جدیت در اجرای تفاهم‌نامه‌ها و پروژه‌های مشترک همکاری کنند. رفع موانع داخلی، تسریع در اصلاح قوانین، کاهش بروکراسی و توسعه زیرساخت‌هایی مانند گمرک اینچ‌برون، منطقه ویژه اقتصادی اترک و فرودگاه گرگان برای پشتیبانی از صادرات و گردشگری در اولویت قرار گیرد. دفتر نمایندگی به عنوان هماهنگ‌کننده آماده اتصال این نهادها به هم‌تایان خارجی و اجرای تفاهم‌نامه‌هاست. این همکاری می‌تواند شکوفایی اقتصادی، فرهنگی، علمی و فناوری را برای گلستان به ارمغان آورد.

چشم‌انداز شما برای آینده نقش گلستان در دیپلماسی منطقه‌ای چیست؟

استان گلستان با موقعیت استراتژیک، زیرساخت‌های صادراتی و اشتراکات فرهنگی، پتانسیل تبدیل شدن به قطب دیپلماسی منطقه‌ای ایران را دارد. دفتر نمایندگی وزارت امور خارجه در گرگان با برنامه‌های منسجم و حمایت از تجار، صنعتگران و سرمایه‌گذاران در مسیر تحقق این هدف گام برمی‌دارد و با رفع موانع و تقویت همکاری‌های استانی، گلستان می‌تواند به دروازه‌ای طلایی برای اتصال ایران به آسیای میانه و فراتر از آن تبدیل شود، نقشی که نه تنها اقتصاد محلی را شکوفا می‌کند، بلکه جایگاه ایران را در منطقه و جهان تقویت می‌کند.



دستی و خدمات فنی و مهندسی به کشورهای همسایه انجام شده است؟

معاونت دیپلماسی اقتصادی وزارت امور خارجه و دفتر گرگان متعهد به توسعه مناسبات با کشورهای همسایه هستند. برگزاری نمایشگاه تخصصی ترکمنستان در گرگان منجر به افزایش ۲۰ درصدی صادرات محصولات کشاورزی شد و میزبانی از هیأت‌های تجاری بالکان و ازبکستان با بازدید از کارخانجات و مزارع گلستان قراردادهایی مانند صادرات محصولات لبنی به ارزش پنج میلیون دلار را به دنبال داشت. امضای تفاهم‌نامه با استان بالکان برای صادرات محصولات کشاورزی، صنایع دستی و خدمات فنی و مهندسی و توسعه زیرساخت‌های صادراتی مانند پایانه‌های صادراتی، گمرک اینچ‌برون و منطقه ویژه اقتصادی اترک که در سال گذشته بیش از ۵۰۰ هزار تن کالا به ارزش ۳۰۰ میلیون دلار صادر کرد، از دیگر اقدامات است. سفارتخانه‌های ایران در عشق‌آباد، تاشکند و آستانه با همکاری دفتر گرگان دسترسی تجار به بازارهای منطقه را تسهیل می‌کنند که این تلاش‌ها با هدف خنثی‌سازی تحریم‌ها و افزایش ارزآوری گلستان را به یکی از قطب‌های صادراتی ایران تبدیل کرده است.

برنامه‌های دفتر نمایندگی برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی چیست و چه موانعی در این مسیر وجود دارد؟

دفتر نمایندگی گرگان آمادگی کامل برای حمایت از سرمایه‌گذاران خارجی دارد و در جلسات متعدد با استاندار، شورای گفت‌وگوی دولت و بخش خصوصی و معاونت اقتصادی وزارت امور خارجه بر این موضوع تأکید شده است. ارائه بسته‌های

برنامه‌ها نه تنها به اشتغال‌زایی و رشد اقتصاد محلی منجر می‌شود، بلکه جایگاه گلستان را در دیپلماسی منطقه‌ای ایران ارتقا می‌دهد.

گلستان چه ظرفیت‌هایی برای تقویت دیپلماسی فرهنگی با کشورهای همسایه دارد و چه اقداماتی در این زمینه انجام شده است؟

اشتراکات عمیق تاریخی، زبانی و فرهنگی گلستان با کشورهای همسایه، به ویژه با ۴۰ درصد جمعیت ترکمن، بستری بی‌نظیر برای دیپلماسی فرهنگی فراهم کرده است. برگزاری هفته‌های فرهنگی مشترک با ترکمنستان و قزاقستان در گرگان و پایتخت‌های این کشورها با حضور هنرمندان، شاعران و ورزشکاران پیوندهای انسانی را تقویت کرده است. دعوت از سفرای کشورهای همسایه برای اجرای مسابقات ورزشی، نمایشگاه‌های میراث فرهنگی و شب‌های شعر مشترک، مانند شب شعر ترکمنی در گرگان با حضور شاعران ترکمنستان، بازتاب گسترده‌ای داشته است. تفاهم‌نامه همکاری علمی و آموزشی با دانشگاه کشاورزی نیازاف ترکمنستان، تبادل دانشجو و استاد و دوره‌های مشترک آموزشی از دیگر اقدامات است. قراردادهای خواهرخواندگی با شهرهایی مانند آکتائو و برنامه‌ریزی برای گسترش روابط با چین به جذب گردشگر و تقویت هویت مشترک کمک می‌کند. هدف ما تبدیل گلستان به مرکز دیپلماسی فرهنگی منطقه است که ضمن تقویت پیوندهای انسانی به توسعه گردشگری و سرمایه‌گذاری فرهنگی منجر می‌شود.

چه اقداماتی برای تسهیل صادرات محصولات کشاورزی، صنایع

کشاورزی و صنعتی از اینچ‌برون رشدی ۱۵ درصدی داشته که نشان‌دهنده پتانسیل بالای این گذرگاه است و گلستان را به پلی برای اتصال ایران به پیمان‌های بین‌المللی مانند شانگهای و بریکس تبدیل کرد.

دفتر نمایندگی وزارت امور خارجه در گرگان چه برنامه‌های مشخصی برای تقویت دیپلماسی استانی و منطقه‌ای در دستور کار دارد؟

دفتر نمایندگی از سال ۱۳۹۸ تمام خدمات کنسولی، دیپلماتیک و اقتصادی را در استان ارائه می‌دهد تا شهروندان، تجار، صنعتگران و نهادهای علمی و زیرساختی نیازی به مراجعه به تهران یا سایر استان‌ها نداشته باشند. ما پیگیری تفاهم‌نامه‌های همکاری با استان بالکان ترکمنستان و جمهوری تاتارستان در حوزه‌های کشاورزی، پرورش ماهی و میگو، گردشگری درمانی، تبادل دانشجو و استاد، تجارت خارجی و سرمایه‌گذاری را در اولویت قرار داده‌ایم. تفاهم‌نامه‌ای که دو سال پیش با بالکان امضا شد، در حال عملیاتی شدن است. برگزاری نمایشگاه تخصصی ترکمنستان در گرگان برای اولین بار با حضور ۵۰ شرکت ایرانی و ترکمن منجر به انعقاد قراردادهای تجاری به ارزش ۱۰ میلیون دلار شد. میزبانی از سفیر ازبکستان و هیأت تجاری بالکان همراه با بازدید از مراکز تولیدی گلستان از دیگر اقدامات کلیدی بوده است. برقراری پرواز منظم گرگان به آکتائو قزاقستان و برنامه‌ریزی برای پرواز گرگان- عشق‌آباد در بخش باری و مسافری گام‌هایی برای تسهیل تجارت و گردشگری است. تلاش برای احیای پرواز گرگان- استانبول و عقد قراردادهای خواهرخواندگی با شهرهایی مانند آکتائو قزاقستان به تقویت پیوندهای اقتصادی و فرهنگی کمک می‌کند. این

استان گلستان با موقعیت جغرافیایی ممتاز، ۴۳۸ کیلومتر مرز مشترک با ترکمنستان و گذرگاه استراتژیک اینچ‌برون به عنوان قلب دیپلماسی منطقه‌ای ایران و دروازه‌ای کلیدی برای اتصال به بازار ۳۰۰ میلیونی آسیای میانه و روسیه شناخته می‌شود. به گزارش ایرنا، ظرفیت‌های بی‌نظیر در کشاورزی، صنعت، گردشگری، خدمات فنی و مهندسی و اشتراکات عمیق تاریخی و فرهنگی با کشورهای همسایه، به ویژه ترکمنستان، گلستان را به کانونی برای تقویت روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تبدیل کرده است. دفتر نمایندگی وزارت امور خارجه در گرگان از سال ۱۳۹۸ با هدف توسعه مناسبات خارجی، تسهیل تجارت، جذب سرمایه‌گذاری و گسترش تبادلات فرهنگی نقشی محوری ایفا می‌کند. در گفت‌وگو با ذوالفقار امیرشاهی، مسئول این دفتر، به بررسی ظرفیت‌های گلستان، برنامه‌های دیپلماسی استانی، چالش‌های پیش‌رو و چشم‌انداز روابط با کشورهای همسایه، به ویژه ترکمنستان، پرداخته‌ایم تا تصویری روشن از پتانسیل‌های این استان و نقش آن در دیپلماسی ایران ارائه شود.

موقعیت جغرافیایی و استراتژیک گلستان چه فرصت‌هایی برای توسعه روابط با کشورهای همسایه، به ویژه ترکمنستان، فراهم کرده است؟

گلستان به دلیل هم‌مرزی ۴۳۸ کیلومتری با ترکمنستان در بخش‌های خاکی و آبی از جایگاه ویژه‌ای در دیپلماسی اقتصادی، سیاسی و امنیتی برخوردار است. گذرگاه اینچ‌برون در ۸۰ کیلومتری گرگان با اتصال ریلی و زمینی دروازه ورود ایران به بازار وسیع آسیای میانه و روسیه است که امکان دسترسی به ۳۰۰ میلیون مصرف‌کننده را فراهم می‌کند. ترکمنستان به حدود ۹۰ درصد کالاهای مصرفی، زیرساختی، صنعتی، کشاورزی، علمی، آموزشی، گردشگری و درمانی نیاز دارد و گلستان با توان تولید بالا و هزینه‌های رقابتی می‌تواند این نیازها را تأمین کند. این کشور همچنین به عنوان مسیری ترانزیتی صادرات کالاهای ایرانی به ازبکستان، قزاقستان، تاجیکستان، قرقیزستان و حتی چین را تسهیل می‌کند. صدور خدمات فنی و مهندسی نیز فرصت طلایی دیگری است که با تکیه بر توان کارشناسان و صنعتگران ایرانی از طریق کریدورهای شمال-جنوب و شرق-غرب امکان‌پذیر شده است و اتاق بازرگانی، سازمان صنعت، معدن و تجارت، شهرک‌های صنعتی و گمرک اینچ‌برون آماده تقویت این مناسبات هستند. به عنوان مثال، در سال گذشته صادرات محصولات